

## مجتبی مهرگان

### دکتر تقی ارانی

نگاهی گذرا به زندگی یک چهره برجسته جنبش کارگری میهن ما



تقی ارانی

دکتر تقی ارانی یک صد سال پیش در تاریخ ۱۳ شهریورماه ۱۲۸۲ در شهر تبریز دیده به جهان گشود. و در روز ۱۴ بهمن ماه ۱۳۱۸ در دوره سلطنت استبدادی رضاخان بر اثر تضییقات و شکنجه های زندانبانان در بیمارستان زندان مرکزی شهربانی تهران، در اوج خلاقیت علمی و پیکار انقلابی به شهادت رسید.

پدرش ابوالفتح خان ارانی تبریزی

(متولد ...؟ درگذشت ۱۳۱۵) کارمند مالیه تبریز بود. مادر او فاطمه آفازاده (متولد...؟ درگذشت ۱۳۲۵) نام داشت که زنی شجاع، آگاه و از خود گذشته بود. تقی ارانی بخشی از دوران کودکی خود را در تبریز گذرانید و چهار ساله بود که همراه خانواده (مادر و خواهرانش) به تهران آمد. ابوالفتح خان ارانی نسبت به همسر و فرزندان خود لاقید بود و با وجود درآمد مکفی توجهی به تامین زندگی خانواده خود نداشت. در نتیجه دوره کودکی تقی ارانی در تهران با دشواری مالی سپری شد. در این تاریخ تقی ارانی که تنها پسر خانواده بود با مادر و سه خواهر خود به نام های ایران، کوکب و شوکت در محله شیخ هادی زندگی می کرد.

دوره کودکی و نوجوانی تقی ارانی مصادف است با یکی از پر فراز و نشیب ترین دوره های تاریخ ایران. که بی شک این اوضاع پرتحول سیاسی در روح حساس او و هم چنین تربیت فکری او نقش مهمی داشته است.

تقی ارانی شش ساله است که مادرش او را در مدرسه ابتدایی شرف مظفری (بعدها شرف) نام نویسی می کند. با وجود این که تقی ارانی آموختن زبان فارسی را دو سال پیش از این در تهران آغاز کرده بود، - زیرا که در نزد خانواده ارانی فقط به آذری صحبت می شد. شاگرد باهوش و با استعدادی است، به گونه ای که از همان آغاز توجه معلمین و هم شاگردی ها را به خود جلب می کند. تقی ارانی محصلی است آرام، با جثه ای کوچک که در درس و مشق همواره حاضر جواب

است. تنها مانعی که در درس و بازی با همسالان گاهی نمود پیدا می کند، نزدیک بینی شدید تقی ارانی خردسال است، که تا آن زمان به این امر پی نبرده بودند. بلکه در سن شانزده سالگی موقعی که در دارالفنون تحصیل می کرد، با دریافت عینک پنس از این مشکل رهایی یافت.

از هم شاگردی های تقی ارانی که اتفاقاً در همسایگی او می زیستند، می توان دو تن را نام برد که تا پایان زندگی نیز یار و همراه او بودند. یکی احمد امامی است که بعدها در برلن نیز با دکتر ارانی بود و نزدیک ترین دوست وی محسوب می شد. احمد امامی پزشکی خواند و هم زمان با تقی ارانی تحصیلات خود را پایان برد. و دیگری عبدالحسین حساسی(دهزاد) است که پس از تحصیلات متوسطه به شغل معلمی روی آورد. وی با نام دهزاد در حزب کمونیست ایران فعالیت می کرد. عبدالحسین حساسی از سازمان دهندگان حزب کمونیست ایران بود و به خصوص بعد از ضربات پلیس رضاخان به این حزب بین سالهای ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۰ و نابود کردن بخش عمده ای از سازمان های حزب کمونیست ایران، در تجدید سازمان حزب نقش داشت.

تقی ارانی پس از به پایان رساندن دوره ابتدایی به مدرسه دارالفنون راه می یابد. در این مدرسه بود که علایق متنوع او به هنر، ادبیات و زبان های خارجی و علوم نمودار گشت. تقی ارانی در تمام این زمینه ها طی سال های تحصیل دوره متوسطه شاگردی نمونه بود. او در این مدرسه زبان های عربی و فرانسه را به خوبی فرا گرفت و همچنین در دروس علوم جدید یا دقیقه که در این مدرسه تدریس می شد، استعداد زیادی از خود نشان داد. این در حالی بود که تقی ارانی به دلیل عدم توانایی مالی و به قول خودش لابلالی بودن پدر حتی از خرید کتاب درسی نیز عاجز بود و آن ها را از هم شاگردی های خود قرض می گرفت.

تقی ارانی جوان در سال ۱۲۹۹ تحصیلات متوسطه را در دارالفنون به عنوان شاگرد نمونه سال در بین دبیلمه ها به اتمام رسانید و علاوه بر مدرک دبیلم، تشویق نامه ای نیز دریافت کرد. سال های جوانی تقی ارانی نیز سال هایی طوفانی برای ایران و جهان بود. نخستین جنگ جهانی به وقوع پیوست و بسیاری از کشورها را به کام خود برد. انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در همسایگی ایران به پیروزی رسید و تاثیر مثبت و آگاهی بخش آن بر بخش هایی از مردم ایران خصوصاً بر روشنفکران و جوانان چنان زیاد بود که پژواک آن را در ادبیات این دوره می توان باز یافت. بسیاری از شاعران ایران به پیشواز این انقلاب رفته و در مدح آن شعرها و منظومه ها سرودند. در این سال ها همچنین می توان به مداخله آشکار امپریالیسم انگلیس در امور ایران اشاره کرد. تا آن جا که به اشغال کشور توسط نیروهای نظامی انگلیس در سال ۱۲۹۷ انجامید. این گونه دخالتها در نهایت منجر به تحمیل قرارداد ننگین سال ۱۲۹۸ (۱۹۱۹) شد. قراردادی که ایران را به

مستعمره انگلستان مبدل ساخت. یک سال بعد کودتای سید ضیاءالدین رضاخان (۱۲۹۹) بوقوع پیوست و نفوذ بیش از پیش امپریالیسم انگلیس را در کشور تشدید نموده و از پیدایش استبداد جدیدی خبر می داد.

علاوه بر این موارد سال های جوانی تقی ارانی، مصادف بود با شکل گیری قیام ها و جنبش های رهایی بخش و دموکراتیک در گوشه و کنار ایران. از آن میان می توان به قیام شیخ محمد خیابانی در آذربایجان به سال ۱۲۹۹، جنبش گیلان و تشکیل دولت انقلابی به ریاست میرزا کوچک خان جنگلی، قیام کلنل محمد تقی خان پسیان در خراسان در سال ۱۳۰۱ و بالاخره قیام لاهوتی در آذربایجان اشاره کرد. این جنبش ها از یک سو نتیجه افزایش تضادهای داخلی و دخالت امپریالیست انگلیس در امور ایران بود و از سوی دیگر زیر تاثیر غیرقابل انکار انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در کنار مرزهای کشور به عنوان الگویی برای رهایی قرار داشت.

تقی ارانی پرورش یافته در این طوفان بود و بدون تردید این گونه حوادث در تکوین شخصیت وی و گرایش او به مبارزه سیاسی در مسیر آتی زندگی نقش مهمی بازی کرده است. زیرا او در همان سال ها به همراه سایر جوانان به مناسبت های گوناگون در تظاهرات ضد استبدادی و بر ضد قرارداد ننگین ۱۹۱۹ قعالانه شرکت می کرد. برای نمونه می توان گفت که تقی ارانی برای اولین بار در سن ۱۷ سالگی در تظاهرات سیاسی که از طرف دانش آموزان مدارس تهران برگزار شده بود، شرکت جست.

بعد از گرفتن دیپلم متوسطه، تقی ارانی با این امید که در رشته پزشکی درس خوانده و بتواند از راه طبابت به مردم کمک کند، وارد مدرسه طب تهران شد، این مدرسه در واقع تنها مدرسه عالی در آن زمان محسوب می شد. تقی ارانی تنها یک سال در مدرسه طب درس خواند و عواملی چند باعث شد که مسیر زندگی او تغییر کرده و برای ادامه تحصیلات عالی راهی اروپا بشود.

تقی ارانی برای انجام تحصیلات دانشگاهی در سال ۱۳۰۱ (۱۹۲۲) به آلمان رفت و در دانشگاه شهر برلن به مدت شش سال به تحصیل پرداخت. رشته اصلی تحصیلی او شیمی بود که آن را با ارایه تزی با عنوان خواص احیاء کننده اسید هیپوفسفریک بر روی مواد آلی در اواخر سال ۱۹۲۸ با درجه دکترا به پایان رساند. رشته های دیگر تحصیلی تقی ارانی عبارت بودند از فیزیک، تکنولوژی و شیمی صنعتی که امتحانات این رشته ها را نیز با موفقیت به پایان برد.

سالهای اقامت تقی ارانی در آلمان، سال های رشد، شکوفایی و آبدیدگی یک اندیشمند و انقلابی واقعی است. تقی ارانی در این زمان طی دوره اقامت هفت ساله خود در برلن پایتخت جمهوری وایمار، و زیر تاثیر جنبش کارگری آلمان که در آن سال ها رو به رشد بود قرار گرفت و به جهان بینی مارکسیسم گرایش پیدا کرد.

جنبش کمونیستی در آلمان طی سال‌های دهه بیست یکی از قدرتمندترین جنبش‌های کارگری در جهان به شمار می‌رفت. شخصیت‌هایی چون کارل لیب کنشت و روزا لوگزامبورگ در بوجود آمدن این جنبش نقش بسزایی بازی کرده و در این راه جان باخته بودند. هیچ عرصه‌ای از شعر و ادبیات گرفته تا موسیقی، نقاشی، نمایشنامه نویسی و تئاتر و حتی ورزش و غیره در جامعه آلمان وجود نداشت که اثر انگشت کمونیست‌ها را بر خود نداشته باشد. طبیعتاً این جنبش بزرگ که سرود برابری و برادری ملت‌ها را می‌خواند، برای جوانی که از جامعه‌ای نیمه فئودالی و نیمه مستعمره چون ایران برخاسته و شاهد پیکارهایی خونین و نافرجام مردم‌کشور بود، جذابیت و کشش فوق‌العاده‌ای داشت و راه‌های نوینی را در مسیر پیکار و عمل انقلابی به روی او می‌گشود.

تقی ارانی از همان ابتدای مرود به برلن به مطالعات علمی، سیاسی و اجتماعی وسیعی دست زد. او به فراگیری آثار کلاسیک‌های مارکسیسم پرداخت و با بنیان‌های نظری فلسفه علمی‌آشنایی یافت. در نتیجه این مطالعات و درک ضرورت مبارزه انقلابی برای غلبه بر عقب‌ماندگی جامعه‌نه تنها به فعالیت سیاسی و انقلابی روی آورد، بلکه خود دست به قلم برد و به عنوان یک مارکسیست ژرف‌اندیش آثار گوناگونی در زمینه‌های روانشناسی، ماتریالیسم دیالکتیک، علوم تربیتی و تجربی به رشته تحریر درآورد. دکتر تقی ارانی در عرصه ترویج فلسفه مارکسیستی استعداد شگرفی از خود نشان داد. و آثاری که منتشر کرد سهم معینی در پرورش کادرهای جنبش کمونیستی میهن ما دارد. تنها کافی است که به کتاب‌هایی مانند پسیکولوژی، عرفان و اصول مادی، ماتریالیسم دیالکتیک اشاره شود. دکتر تقی ارانی در زمینه اشاعه فلسفه علمی مارکسیستی (ماتریالیسم دیالکتیک) نه تنها از پیشگامان آن در ایران بلکه در خاور میانه به شمار می‌آید. حجم مطالبی که او در زمینه‌های مختلف نوشته است، نشان می‌دهد که دکتر ارانی چقدر در عرصه مطالعات آثار کلاسیک‌های مارکسیسم و همچنین علوم اجتماعی زمان خود پر خواننده و با استعداد بوده است.

از دیگر موضوعات مربوط به زندگی تقی ارانی در برلن مبارزه و فعالیت انقلابی او در میان مهاجرین و دانشجویان ایرانی مقیم این شهر است. او علاوه بر ارتباط و همکاری با محفل کمونیست‌های ایرانی در برلن، در سازمان دهی مبارزه با استبداد رضاخان پیش از آن که به سلطنت برسد، در میان مهاجرین و آزادی خواهان فعال بود. که تبلور آن را در شکل‌گیری فرقه جمهوری انقلابی ایران پیش از اعلام پادشاهی رضاشاه می‌بینیم که دانشجویان کمونیست ایرانی مقیم اروپا مبتکر آن بودند.

تقی ارانی علاوه بر فعالیت مخفی سیاسی، در میان دانشجویان فعالیت صنفی هم داشت و آن‌ها را برای مدتی نمایندگی می‌کرد. در این زمان دانشجویان ایرانی

در شهر برلن تشکیلاتی به نام انجمن ایران داشتند، که بر طبق قوانین جمهوری وایمار به ثبت رسیده بود. تقی ارانی برای یک دوره رئیس این انجمن بود.

تقی ارانی هم چنین در برلن به فعالیت مطبوعاتی روی آورد و از ابتدای ورود خود به این شهر با مجلات و روزنامه های مختلف همکاری می کرد. این همکاری مطبوعاتی تا مراجعت او به نحو پیگیری ادامه داشت. دامنه و حیطه کار نویسندگی تقی ارانی نیز گسترده بود و از نوشتن مقالات علمی (به ویژه شیمی) تا مباحث ادبی و زبانشناسی را در بر می گرفت. علاوه بر این تقی ارانی شعر هم می سرود که ما از دو قطعه از آن ها که در اوایل دهه بیست میلادی در مجله آزادی شرق منتشر شده است، اطلاع داریم.

وی فعالیت مطبوعاتی خود را با مجله آزادی شرق در برلن آغاز کرد. و اولین مقاله و قصیده بلندی را که سروده بود در همان ماههای اول ورود به این شهر، در آن مجله به چاپ رساند. از آن جا که تناوب انتشار مجله آزادی شرق منظم نبود، به همکاری با مجله ایرانشهر به مدیریت کاظم زاده ایرانشهر که صاحب یک کتاب فروشی با همین نام در مرکز برلن بود، پرداخت. تا این که در سال ۱۹۲۴ تقی ارانی و تعدادی از دانشجویان تصمیم گرفتند خود مجله ای با عنوان نامه فرنگستان منتشر کنند. اسامی برخی از دانشجویانی که در انتشار این مجله نقش داشتند عبارت بودند از تقی ارانی، غلامحسین فروهر، حسن نفیسی، احمد فرهاد، مشفق کاظمی و مرتضی یزدی. متأسفانه انتشار نامه فرنگستان نیز مانند سایر مجلات فارسی زبان در اروپا دوام زیادی نداشت و پس از یک سال و انتشار ۱۲ شماره به دلایل مختلف متوقف شد. از دیگر مجلاتی که در آلمان چاپ می شد و تقی ارانی در آن قلم زده است، می توان از مجله فنی و ادبی علم و هنر نام برد. این مجله توسط ابوالقاسم وثوق و به سردبیری سید محمد علی جمالزاده منتشر می شد.

نکته مهمی که در ارتباط با فعالیت مطبوعاتی دکتر تقی ارانی با مجلات فارسی زبان چاپ آلمان باید عنوان کرد این است که وی نه تنها همکاری قلمی و نگارش با این دسته مجلات داشت، بلکه از آن رو که در چاپخانه ای کار می کرد که اغلب این مجلات را به چاپ می رساند و همچنین تجربه عملی در کار چاپ و آگاهی وی به چند زبان از ادیت کنندگان این مطبوعات نیز به شمار می رفت. اکثر قریب به اتفاق مجلات نام برده در مطبعه کاویانی جایی که تقی ارانی شب ها در آن کار می کرد و از این راه هزینه زندگی و تحصیل خود را تامین می کرد، منتشر می شدند.

پیرامون فعالیت مطبوعاتی و نویسندگی تقی ارانی ما در این جا فقط به اقدامات علنی و آشکار وی در چاپ مقالات علمی و ادبی اشاره کردیم. در حالی که او با نشریات زیرزمینی مانند بیرق انقلاب که علیه دیکتاتوری رضاشاه مبارزه کردند، نیز نقش داشت.

در کنار این اقدامات تقی ارانی در برلن در همان چاپخانه کاویانی علاوه بر انتشار کتاب معرفه‌الروح (عنوان اولیه کتاب پسیوکولوژی) به قلم خود او، چند کتاب از ادبیات کلاسیک فارسی نیز به چاپ رساند که برای اغلب آن‌ها مقدمه ای نیز که حاکی از شناخت عمیق او از ادبیات فارسی و عربی می باشد، نوشته است. کتاب هایی مانند:

وجه دین (حکیم ناصر خسرو) یا بدایع الغزلیات سعدی از این جمله اند. ما در این جا از اشاره به برخی از جنبه های مربوط به زندگی دکتر تقی ارانی مانند تدریس در دانشگاه برلن و غیره صرف نظر می کنیم. زیرا در مطالب دیگر این ویژه نامه در جای خود مفصل تر به آن‌ها پرداخته شده است. دکتر ارانی علاوه بر زبان های ترکی و فارسی به زبان های عربی، فرانسه، آلمانی و انگلیسی نیز آشنایی کامل داشت. شناخت و آشنایی او با این زبان ها یکی از عواملی بود که او با برخی از شرق شناسان آلمانی مانند اویگن میتوخ (Eugen Mittwoch) که برای دوره ای استاد کرسی شرق شناسی دانشگاه برلن بود و هم چنین فریدریش روزن (Fridrich Rosen) دیپلمات و شرق شناس معروف آلمان که در سالهای اول جمهوری وایمار برای مدتی وزیر امور خارجه آلمان بود، آشنا شده و با آن‌ها در عرصه های مختلف به همکاری پرداخت.

بنا به توصیه این شرق شناسان دانشگاه برلن در سال ۱۹۲۵ از تقی ارانی برای استادی دانشگاه دعوت به عمل آورد. تقی ارانی از این تاریخ به بعد به تدریس رشته های زبان های شرقی، علم منطق و سبک شناسی در این دانشگاه مشغول شد. وی تا زمان مراجعت خود به ایران به کار تدریس در دانشگاه برلن مشغول بود. در پرونده دانشجویی دکتر تقی ارانی در این باره اشاره هایی در این ارتباط وجود دارد. بنابر این می بینیم که تقی ارانی موازی با تحصیلات دانشگاهی خود در رشته شیمی به عنوان استاد در همان دانشگاه به تدریس اشتغال داشت.

درباره موضوع آشنایی دکتر تقی ارانی با زبان های خارجی باید عنوان کرد که او در زمینه ترجمه برخی از آثار به زبان فارسی نیز تلاش هایی کرده است. برای نمونه اولین ترجمه مانیفست حزب کمونیست نوشته کارل مارکس و فریدریش انگلس را دکتر ارانی به فارسی ترجمه کرده است. این امر یکی از موارد اتهام و جرم او در دادگاه جنائی تهران مبنی بر فعالیت اشتراکی (کمونیستی) بود. علاوه بر این دکتر تقی ارانی چند قطعه شعر نیز از زبان فرانسه به فارسی ترجمه کرده است که یکی از آن ها يك سرود کارگری است با نام سرود آهنگران. نگاه کنید به بخش کتاب شناسی در این ویژه نامه) اشاره به این موارد توانایی های او را در زمینه زبان های خارجی نشان می دهد.

دکتر ارانی تا زمان دستگیری به اتهام فعالیت اشتراکی و متعاقب آن شهادتش، به مدت ۱۵ سال (از ۱۳۰۱ تا ۱۳۱۶) سابقه فعالیت مطبوعاتی و

نویسندگی داشت. او در این مدت کوتاه آثار برجسته و فراوانی انتشار داد که در زمان خود مورد توجه قرار گرفت. نوشته های دکتر ارانی از قابل توجه ترین آثار دوره استبداد بیست ساله است.

او همچنین از پرکارترین نویسندگان عصر خود به شمار می رفت.

نوشته های دکتر ارانی را در يك نگاه کلی می توان چنین تقسیم بندی کرد:

- نگارش های فلسفی و اجتماعي
- نگارش های علمی و فنی (در رشته های مختلف علوم)
- نگارش های سیاسی و اجتماعي
- نگارش های اقتصادي
- نگارش های ترجمه اي
- و همچنین نوشته هایی در زمینه های زبان شناسي، حقوق، شعر و ادبیات و هنر و

...

به این موارد باید به تلاش های دکتر ارانی در عرصه چاپ کتاب هایی در زمینه ادبیات کلاسیک مانند وجه دین، غزلیات سعدی و شرح ما اشکل من مادرات کتاب اقلیدس، اثر خیام اشاره شود. وی برای هر يك از این آثار مقدمه و حواشی نیز نوشته است.

ولی مهم ترین و برجسته ترین فعالیت دکتر ارانی بنیاد نهادن و انتشار مجله دنیا است. او در این مجله برای نخستین بار به گونه ای علمی، منظم و گسترده به طرح مسایل فلسفی و اجتماعی پرداخت و به تبلیغ و ترویج مارکسیسم در ایران دست زد. مجله دنیا در زمان خود منحصر به فرد بود و در طی دو سالی که منتشر می شد، تاثیر به سزایی در میان روشنفکران و دانشجویان برجای گذاشت. البته دایره تاثیرگذاری این مجله تنها به زمان انتشار آن محدود نمی شود، چرا که مطالب منتشر شده در دنیا پس از فرار رضاشاه و پدید آمدن دوره کوتاهی از آزادی های نسبی و رشد جنبش انقلابي، در پرورش ایدئولوژیک نسلی از انقلابیون و جوانان میهن نقش بارزی ایفاء کرد. محتویات مجله دنیا در کنار سایر آثار و کتبی که دکتر ارانی جداگانه انتشار داده بود، دست کم برای دو دهه از آثار مرجع کمونیست های ایرانی در زمینه آشنایی با مارکسیسم و فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک به شمار می رفت.

دکتر ارانی هم زمان با کار بزرگ انتشار مجله دنیا به سازمان دهی و کار انقلابی در میان روشنفکران، جوانان و دانشجویان پرداخت. این تلاش ها در واقع برای احیاء حزب کمونیست ایران بود که مدتی پیش از این تاریخ بر اثر پیگردهای شدید پلیس و ضرباتی که رژیم استبدادی رضاخان به سازمان های آن وارد آورده بود، برای مدتی فعالیت آن متوقف شده بود. دکتر ارانی با فعالیت خود در بین جوانان و دانشجویان درصدد برآمد که با یاری همفکران خود، و با جذب مستعدترین

دانشجویان برای مبارزه سیاسی و تربیت کادرهای آزموده سازمان متشکلی به وجود آورد. از اولین ثمره های این نوع فعالیت ها، می توان به سازمان دهی چند اعتصاب در محیط های آموزشی و دانشگاه تهران نام برد، که برخی از این ها با کامیابی نیز همراه بود.

متأسفانه دوره فعالیت انقلابی دکتر ارانی در ایران بسیار کوتاه بود. اداره آگاهی شهربانی رژیم دیکتاتوری در نیمه دوم اردیبهشت ماه ۱۳۱۶ با دستگیری دکتر ارانی و یاران و شاگرد وی مانع از فعالیت های روشنفکرانه او شد. جریان دستگیری و محاکمه دکتر ارانی و یاران او که در تاریخ میهن ما تحت عنوان گروه پنجاه و سه نفر معروف گشته است، خود نشان دهنده عجز و ناتوانی رژیم مستبد رضاخان در مقابله با اندیشه های مترقی و انسان دوستانه کمونیست های ایرانی است. دستگاه پلیس رژیم هر چند توانست با ضربه زدن به پیکر جنبش انقلابی ایران و دستگیری اعضاء ۵۳ نفر و رهبر آن دکتر تقی ارانی و محکوم نمودن آن ها در بی دادگاه های خود، برای مدتی سکوت گورستانی به جامعه تحمیل کند، ولی با وجود این دکتر ارانی و یاران و شاگردان او درون سیاهچال ها نیز دست از مبارزه نکشیدند و خود را برای نبردهای آتی و سرنوشت ساز آماده می کردند. بدون شك در این میان نقش شخصیت برجسته دکتر ارانی و مقاومت قهرمانانه او در زندان نیز در تربیت و آموزش زندانیان سیاسی سهم مهمی داشته است. بدین شکل تعدادی از مبارزین انقلابی در درون زندان های رژیم دیکتاتوری آبدیده شده و بعدها نقش بارزی در جنبش آزادی خواهانه میهن و همچنین در بنیادگذاری حزب توده ایران ایفاء کردند.

مبارزه ایثارگرانه دکتر ارانی در زندان و نقش ویژه او در میان زندانیان ساسی از چشم دشمن پنهان نماند. همچنین دفاع جانانه او در جریان محاکمه و دادرسی گروه پنجاه و سه نفر که در واقع سند محکومیت رژیم استبدادی و قوه قضائیه آن محسوب می شد، رضاشاه و مسئولین زندان را در تصمیم خود مبنی بر گرفتن انتقام از دکتر ارانی مصرتر کرد. رژیم استبدادی در شخصیت دکتر ارانی يك رهبر برجسته و يك آموزگار بزرگ و شجاع را می دید که می توانست به موقع خود بیرون از زندان و در میان مردم دشواری های زیادی برای ادامه حیات استبداد سیاه ایجاد کند. به همین خاطر به جنایت هولناکی دست زد و با به قتل رساندن دکتر ارانی، جنبش انقلابی میهن ما را از يك مبلغ و مروج بزرگ و محبوب محروم کرد.

به دستور رضاشاه و رئیس شهربانی وقت سرپاس مختاری، دکتر تقی ارانی را در روز ۱۴ بهمن ماه ۱۳۱۸ در بیمارستان زندان مرکزی شهربانی تهران به شهادت رساندند. ولی راه ارانی و افکار او را نتوانستند خاموش کنند. اکنون نزدیک به شصت و پنج سال از شهادت او می گذرد، اما چهره محبوب دکتر ارانی در قلب



های مردم ایران همچنان زنده است و افکار و اندیشه های علمی و انقلابی او همچنان راهگشای نسل های نوینی از جوانان و انقلابیون میهن ما است.

### احسان طبری (۱۲۹۵ - ۱۳۶۸)

ارانی

اگر پرسیان شود از من جوانی :  
که در راه شگرف زندگانی  
کرا از بهر خود سرمشق سازم  
بدون مکث میگویم : ارانی.

در میان مردان بزرگی که از ایرانیان و بیگانگان در زندگی خویش دیده و شناخته ام، هنوز ارانی اگر نگویم بزرگترین، یکی از بزرگترین آنهاست. آن هماهنگی بین مبارز دلیر و انسان نیک و اندیشه ور ژرف بودن که پدیده ای بس کمیاب است، در ارانی به میزانی شگرف وجود داشت. همه برتریهای روانی و عملی او: دانش، دلاوری، پشتکار، ایمان، سرشتی، او بود. از اینرو از جلوه فروشی های سبک مغزانه عاری بود. فروتن و بی دمی بنظر میرسید و کارهای خود را که تا پایگاه جانبازی در راه مردم اوج می گرفت، انجام وظایف عادی يك انسان میشمرد.

سخت پرکار بود. هنگامیکه چشم از جهان می بست ۳۶ سال داشت. یعنی در جوانی شهید شد ولی تا آن هنگام کتابهای علمی متعدد و قطور و مقالات سیاسی و حتی آثار ادبی گوناگون نوشته بود. بسبب شوق متنوعی که در فرهنگ انسانی داشت، بسیار چیزها می دانست: از ریاضی و فیزیک و شیمی گرفته تا فلسفه و روانشناسی و زبان و ادبیات! و در همه این گستره ها مردی ژرف اندیش و پرخوانده بود: می اندیشید، می کوشید. زندگی را رسالتی دشوار و پرمسئولیت برای انسان میدانست. میخواست بشایستگی بزید. میخواست عضو انگلی در خاندان جلیل آدمی نباشد.

در زندان و در دادگاه الماس بی همتای روانش درخشید. پیدا بود که از آن مردان پاکباز است که در مبارزه، محاسبات بازرگانی بسود زندگی خویش را بر نمی تابد. و بگفته شاعر "گهر از خویشتن می کند". نمی گوید: چون دیگران چنانند پس من چرا نباشم. پاسخگوی وجدان خویش است. خویش را پیوسته در دادگاه بزرگ زمان ایستاده می بیند و میخواهد در برابر دادگری که تکامل تاریخی نام دارد سربلند باشد. زندگی را بمعنای هستی جسمانی نمی فهمد. آنرا در زندگی معنوی، در

زندگی کارها و اندیشه ها می بیند که می تواند سده ها بپاید. به جاویدانان تاریخ غبطه میخورد و میخواهد در بارگاه آنها پای گذارد و تمام زندگی برای این زیارت مقدس توشه می اندوزد.

برای او ایمانش به کمونیسم، امری جدی بود که بخاطر آن میسوخت. آنرا به محفوظات طوطی وار بدل نکرده بود. آنرا به پاره ای از دل خود بدل ساخته بود. در شبگیر رژیم استبداد "سحرگاه بزرگ" را میدید. در گندنای آن محیط، باغستانهای آینده را می بونید. با آنچنان ایمانی که درها و قفلهای آهنین، سلول مرطوب و پر از قارچ، شکنجه های طولانی، چهره عبوس شاه و مختاری، نگاه موزیانه قاضیان استبداد، زهر خنده های شك و استهزاء و ظنین متفرعین طبل فاشیسم در جهان، هیچکدام و هیچکدام نتوانست آن ایمان را بلرزاند.

در بروز شخصیتی مانند ارنی تقاطع دو مدار - ایرانی و جهانی - تاثیر داشته است. ارنی از سونی در مکتب آن سنی که ستار، حیدر، پسیان، خیابانی، مجاهدان و شهیدان مشروطه و آزادیخواهان پس از آن دوران پدید آورده بودند، بار آمد. و سپس ارنی در رکورد نبرد جهانی پرولتاریا آبدیده شد. در آلمان او شاهد گسترش شگرف نهضت انقلابی بود که لاله های ارغوانیش از درون خون کارل لیبنکشت و روزا لوگزمبورگ جوشیده بود. ارنی در آلمان با گذرانی دشوار درس خواند. خود او زمانی به نگارنده این سطور گفت: روزهایی مشد که با خوردن چند قاشق شکر خود را نگاه می داشتم و غزت نفس نشان میدادم و گرسنگی خود را با احدى در میان نمی گذاشتم.

مقداری از روشنی چشم خود را در کار تصحیح اوراق در مطبعه کاویانی گذاشت. در آلمان ارنی با مارکسیسم نظری و عملی آشنا شد و همینکه از جریان این برق نیرومند گرم گردید، نورافشانی آغاز نهاد. ارنی در ایران با بنیاد هشتن مجله دنیا دنیای معنوی نوینی پدید آورد و مکتب ارنی در تاریخ جنبش انقلابی ایران مکتبی است ثمربخش.

ارنی میتوانست به آسانی با رژیم استبدادی بسازد و صاحب آلاف و الوف شود. او در پرتو لیاقت خود به مقامات مهم دولتی رسیده بود و اگر کمی سست می آمد (حتی تسلیم شدن محض هم لازم نبود) از خوان اموال یغماگران جامعه نصیب میگرفت. ولی ارنی دوران جوانی انقلابی و افکار شورانگیز خود را با مقامات بعدی تاخت نزد و هرگز عاقل و سربراه نگردید، چنانکه بسیاری از معاصرانش شدند و بسیاری از معاصران ما میشوند. آری این طغیان های اولیه بمنظور سازش های بعدی نوعی شیوه زنی متداول است که هدف آن بالا بردن بهای خود در بازار فروش شخصیت هاست. ولی چنین شیوه ای با صداقت و مردانگی و بی پیرایگی و سادگی خردمندانه ارنی متضاد بود. وی تا آخرین لحظه، در زندان امکان سازش داشت ولی او در تالار کهنه فتحعلی شاه که دادگاه جنائی بود آخرین ضربت تازیانه را بر چهره

دشمن کوفت و او را بحد کشت از اصلاح خود مایوس ساخت. سخنرانی ارانی در این تالار دشمن را لرزاند. دنیس دادگاه پس از شنیدن دفاعیه او که واژه ها و جمله های آنرا گویی از پولاد ریخته بودند، بیکی از همکارانش گفت: این مرد دل شیر دارد.

ارانی نمی خواست عالم محض و تجریدی باشد که در فرمولهای ریاضی و شیمی و در فرضیات فیزیک و فلسفه کندوکاو کند و از جهان، از مردم، از کوچه ها، از کارخانه ها و مزرعه ها دور بماند. او می خواست چنانکه پیشینیان ما می گفتند: اهل مجاهده باشد نه اهل مشاهده. .... همچنین ارانی نمی خواست مجاهد آرزوپرست باشد. او می خواست با درک قوانین عینی تاریخ و جامعه مبارزه کند یعنی مبارزی واقع بین باشد. او سعی داشت جامعه ایرانی را در جزئیاتش بشناسد. جامعه سنتی را دگرگون کند و وزش نوین را در جانهای مردم ایران رخنه دهد. شناخت مشخص و عینی ایران و ایرانی اندیشه اش را بخود مشغول میداشت. نخستین روز که همراه یکی از همزمان آن زمان بیدارش توفیق یافتم گفت: مشغول نگارش جزوه ای است درباره روحیات قشرهایی که میتوانند مورد تبلیغ انقلابی ما قرار گیرند. می گفت: اگر مردم را نشناسیم، راه رخنه در روح آنها را نخواهیم یافت و کوشش ما بهرز خواهد رفت. و از این وظیفه ای که او آنروز سخن می گفت، هنوز می توان سخن گفت. زیرا با الگوهای مجرد یا انگاره های دیگران نمی توان جامعه ایرانی را شناخت. آن الگوها و انگاره ها تنها راهنمای شناخت و عمل است. ... و در این نخستین دیدار او جملاتی گیرا و پرمغز گفت. کارشناسی او در فیزیک و شیمی در شیوه او برای برگزیدن اصطلاحات و استدلال تاثیر داشت. مثلا می گفت: کار ما با جلب افراد جداگانه همانند کار ذخیره کردن قطره های کوچک است. سپس آن قطره ها دریاچه ای ایجاد خواهند کرد و مناسب نیرومندی آبخاری که از این دریاچه فرو خواهد ریخت، می توان توربین های بزرگی را برای تحول جامعه و نوسازی آن بحرکت درآورد. لذا قطره ها مهم اند. باید از انبودن آنها خسته نشد. این گویا در پانیز سال ۱۳۱۴ بود. و سپس در اردیبهشت سال ۱۳۱۶ پلیس به سراغ ما آمد و دشمن کوشید که جسم و روح ارانی را دفن کند. با اینحال نتوانست از تراکم قطره ها، از گرد آمدن سیلاب، از خروش آن، از گردش توربین های نیرومند، از گسترش روح ارانی جلوگیری نماید. اگر پیروزی را عبارت از گرد آوردن مظلمه ای ننگین از راه فرومایگی ها بشمریم، دشمنان ارانی پیروزند. ولی اگر پیروزی را با ایجاد جریانی و افقی نو در تاریخ بسود مردم بدانیم - در آن صورت ارانی پیروز است.

تاریخ در هر لحظه معین دارای ذخیره معینی از امکانات است و همیشه نمی تواند با شهباز تبریز آرزوهای قهرمانان همگامی کند. لذا لازم نکرده است که همه نوآوران و انقلابیون جامعه بتوانند آنرا طی زندگی خود آنچنان بسازند که می

خواهند ولی آنها در آن دم افسونگری میدمند که حرکتش را – که بهر جهت وجود دارد – تسریع میکند. ارانی از سازندگان سمت خورشیدی، سمت مثبت جامعه ایرانی است و آنچه که مشروطه خواهان در ابهام احساسی گفتند او در بیان علمی اش مطرح کرد و مهندس آینده بود. و مهندس آینده جامعه بودن کاری است که از آن والاتری را نمی توان انگاشت.

... کوتاه بالا، کمی تنومند، موی ریخته، با چشمانی کم سو بود و عینک ذره بینی میزد ولی چهره ای سخت جذاب و با جریزه داشت. در پارسی شیرینش نمکی از زبان زادگاهش تیریز احساس میشد. مهربانی طبیعی و صمیمی اش از سالوس و چاپلوسی و برخورد متین و بزرگوارانه اش از تفرعن و تبختر، بکلی عاری بود. بهمین جهت مهر و احترام نسبت به او بتدریج همگانی شد و هنگامیکه خیر مرگ نابهنگامش در بندهای زندان قصر پیچید عزانی تلخ در دلها و اشگی شور در چشمها نشست. در سلولهای زندان انجمن های کوچک ماتم و سوگ برپا گردید. برخی از ما که شعری میسرودیم آنرا در این انجمن ها خواندیم. آن انجمن ها با سوگند وفاداری براه او، کین توختن از خصمان او، برافراشتن درفش او پایان یافت و گروهی از ما کوشیدند که چنین کنند ولی با اینحال هنوز حق ارانی ادا نشده است. او درخور آن است که پیش از پیش به الهام گر بزرگ خلق ما بدل شود. او درخور آن است که برجسته تر از پیش از پیشوایان سترگ فراخ اندیش و نواندیش و انسان پرست و ایران پرست عصر ما شمرده شود. او درخور آن است که در جهان بیش از اکنون شناسانده شود. بگذار جریانی که او به آن تعلق داشت کوچک باشد ولی ابعاد روح او را با این جریان نمی توان سنجید. او در سیر تاریخ جهانی جانی دارد و کشور سوسیالیستی جهان، شاگرد باورمند لنین، یار وفادار شهیدان تاریخ ایران بود. و او دانشمند و اندیشه ور انقلابی بزرگی بود.

گنجی که از اندیشه هایش مانده باید آراسته تر عرضه گردد. سخنانش را باید به حرز جانها و ورد لب های مبارزان بدل کرد. در این سخنان ژرف که کتابها و دفاعیه بهادرانه اش از آن انباشته است معنای بسیاری خفته است که میتواند بسیج کند و باید بسیج کند.

... سالیان دراز از شهادت ارانی می گذرد – ولی زمانه کماکان بر آن محور می چرخد که جان بی تاب و جوینده اش می چرخید. درظاهر، فرزند شاه گذشته بر اریکه شاهی نشسته است ولی در واقع پی های نظامات استبدادی، استعماری و استثماراری در ایران و جهان از همیشه پوسیده تر است. نبرد طبقاتی، رشد نیرومند نیروهای مولده در این عصر انقلاب علمی و فنی، تحول شگرف فکری انسانی بیش از پیش تحقق آرمانهای ارانی را بدستور روز بدل میکند. ارانی سوار بر سمنند اندیشه انقلابی و علمی کماکان بسوی پیروزی می تازد. پرچم سرخش در بادهای

توفنده عصر ما در اهتزاز است. بر چهره اندیشمند و دلاورش لبخند ظفر نشسته است. همه اینها را اگر کور باطن نباشیم، میتوانیم به عیان ببینیم.

با ارانی بوده ایم، با ارانی هستیم و خواهیم بود. او را تنها نگذاشته ایم و نباید بگذاریم. بمثابه شاگرد او در گستره زندگی رنج آلود و پرهیجانی به نام جنبش توده ای گام گذاشته ایم و روزی که فرا رسد باز باید مانند شاگرد او، بازپسین دم را برآوریم. ایمانی را که شعله وار در جان ما رخنه داد، شعله وار در جانها رخنه داده ایم و خواهیم داد زیرا ما می خواهیم و موظفیم مجریان وصایای آن استاد ارجمند باشیم. از او فروتنی و انسان دوستی و پیگیری در نبرد و عشق به وظایف خود را بیاموزیم. مانند او به درفش مارکس، انگلس و لنین تا روز بازپسین مومن باشیم و فرازاها و نشیبها و پیچ ها و چرخش ها ما را نفریید و گمراه نکند.

سال آینده سالگردی است مقدس زیرا سی سال از ۱۴ بهمن ۱۳۱۸ که روز شهادت ارانی در بیمارستان زندان موقت تهران است می گذرد. ارانی را در این بیمارستان مصنوعا به تیفوس دچار کردند سپس او را تعدا به عنوان بیمار مالاریا مورد درمان قرار دادند. میوه و غذایی را که بانو فاطمه ارانی مادر مهربانش می آورد به او نرساندند، با سرعتی حیرت انگیز او را که جوانی نیرومند بود به محتضری علی و نزار بدل ساختند و سپس کشتند. بنحوی که مادرش نعش فرزند را شناخت و تنها بشهادت دکتر سید احمد امامی دوست شخصی ارانی که هویت نعش را تصدیق کرد، باور نمود. و سپس بی سرو صدا و گمنام او را به آرامگاه جاویدش بردند. ولی سه سال بعد، در بهمن ۱۳۲۱ بر روی این گور در ابن بابویه تهران توده های انبوه گل افشانی میکردند.

رضاشاه گریخته بود، مختاری در زندان و پزشك احمدی بر دار کيفر. از آن هنگام ارانی به پرچم میلیونها بدل شد و این آغاز طلوع خورشید او بود. خورشیدی که رضاشاه، مختاری، پزشك احمدی خواستند در قیر گمنامی غرق کنند، ولی نتوانستند و دیگری و دیگران نیز نخواهند توانست.

بهمن ماه ۱۳۴۷

## احسان طبري



ارانی

در زیر کاجهای بلند پریده رنگ

بر سکویی، به سایه ی دیوار آجری

مردی نشسته بود،

چشمان خویش را بسوی طاق آسمان

کانجا، فراز زندان، گسترده بود بال –

## خاموش دوخته

وز هابهوی عادی زندان گسسته بود.

\*

در فکر آنکه چون برسد روز دادگاه

بهر دفاع شیوه ی حق، قد علم کند

دژخیم خویشرا ،

آنکه که با دروغ دم از اتهام زد،

با حجت میرهن خود متهم کند.

\*

در چنگ دشمنان پنجه، لحظه ای

اندیشه اش نبود که جانش فنا شود

گوئی شتاب داشت:

دل را بیك پرنده ی خونین بدل کند.

در مذیح زمان

بهر نجات توده ی زحمت فنا شود.

\*

وقت غروب چون زر خورشید شامگاه

دیوار را طلائی و گلرنگ کرده بود

برخاست،

وان سایه های تیره شبگیر

سیمای پر صلابت او را

با نقشهای خویش پر آژنگ کرده بود.

\*

گوئی تناوری است به چشمانم

افراخته تر از این کاجهای پیر

با دست خویش لمس کند طاق آسمان

در زیر پای او

هر سو دونده چون حشراتی ز موج بیم

انبوه دشمنان !

\*

هرگه که مرد جلوه ی تاریخ عصر را

در آبگینه ی دل تجدید میکند

خود را که خرد و خوار و سپنج است، آنزمان

گردی سترگ و قادر و جاوید میکند

ورنه به موج موج زمان، قوم بیشمار  
آیند و بگذرند  
کی با قبیله ای که ارانی است زان شمار  
اینان برابرند !

(مجله دنیا ویژه نامه ارانی. دوره دوم، سال دهم، شماره ۴ ،  
زمستان ۱۳۴۸)

احسان طبری ده ها شعر، مقاله و خاطره درباره دکتر تقی ارانی سروده و  
نوشته است. وی دکتر تقی ارانی را استاد و معلم خود می دانسته و این امر را با  
دست خط خود پشت یکی از عکس های ارانی که نزد خود حفظ می کرده نوشته است.  
بی شك از جنبه علمی و فعالیت تنوریک بهترین شاگرد وفادار او بوده و قطعا  
بیشترین سهم را طی سالیان دراز در حفظ یاد و خاطره دکتر تقی ارانی داشته است.  
(دنیا)

### سیاوش کسرای

(۱۳۰۵ - ۱۳۷۴)



مردی بزرگ در خم این راه (برای  
دکتر تقی ارانی)

ققنوس وار آمد :

برخاسته ز توده خاکستر،

در جستجوی آتش اما

بگشوده بال و پر.

آمد

همچون سمند سراپا ستودنی

با بالهای سرخ

با یال شعله گون

با گام باد و برق،

بر راه کهکشانی اندیشه، رهسپر.

آمد شبانه مردی

گهواره بسته بر قَلل مه نشان دور

تابیده با ارس

خو کرده با امید

با رنج برده سر.

آمد شبانه مردی با مشعلش بکف

شب را شیاری افکند  
از جویبار روز  
وز خون آفتاب  
سهمی نهاد بر در و درگاه و بام فقر  
تیغی کشید بر سر کاخ ستیزه گر.  
آمد شبانه مردی با نغمه ای غریب  
آویخت  
بر چشم و گوش بسته غمکوچه های شب  
زنگوله سحر.  
بگذشت هم شبانه، به شبگیر  
مرد بزرگ از خم این راه  
در پیش،  
گرد سرخ فام سپیده  
در پی ولیک خلق، با دل بیدار و چشم تر.

۱۲ بهمن ماه ۱۳۵۸  
(نقل از مردم ارگان مرکزی حزب توده ایران. دوره هفتم ، سال اول، شماره

۱۵۹.

## نیما یوشیج

(شعر نویافته ای از نیما یوشیج در رثای

دکتر تقی ارانی)

نه ، او نمرده است

دو سال از نبود غم انگیز او گذشت

روی مزار او

دوبار برگهای خزان ریخته شدند

سه سایه شکسته گریان

بر شاخه های سایه دیگر

آویخته شدند.

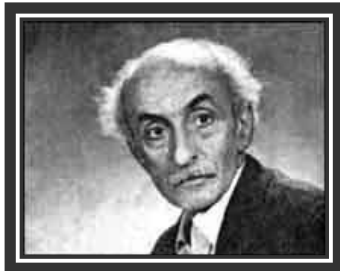
آنوقت باز مثل دگر روزها دمید

این روشن افق

یک جغد بی ثبات از آن جایگه پرید

تا یک غروب غمگین بالای آن مزار

غمناک تر نشیند.





دو سال مثل آنکه دو روز از غمش گذشت  
روز سفید آمد از نو به سیر و گشت  
بر سیاحت جبین جوانی  
خط دگر نوشت  
مانند اینکه آنکه تودانی نمرده است  
هرکس به یادش آید، گوید:  
دو سال رفت و لیک ارانی نمرده است.  
نه او نمرده، او زنهانخانه وجود  
بر پای خاسته است  
او از برای زندگی ما  
تا بهره ورترا آنیم  
دارد هنوز هم سخنی گرم می کند  
این تیره جوی سنگدلان را  
دارد به حرف مردمی ای نرم می کند.  
دو سال شمع زندگی اش را به روشنی  
مردم ندید لیک  
بس شمع های دیگر روشن شدند از او  
بس فکرهای ویران گلشن شدند از او.  
مانند آنکه همین آرزوش بود  
پرید از برابر زندان  
مرغ شکسته پر که همه رنج و جوش بود  
تا روی بام دیگر آید ز نو فرود  
ز آنجا به رنگ دیگر با ما کند سخن.  
دو سال شد ... پرنده ی ....  
مانند یک دقیقه لذت که بگذرد،  
مثل چراغ روشنی از ....  
.... نگذشته ست لیک  
او با خیال گرم مردمان شریک  
دارد به شیوه های دگر...  
او در میان تیره ی این خاکهای سرد  
هر چند منزوی  
کرده است در درون بسی دل کنون مقرر.  
نه، او نمرده است آنکه دلی زنده می کند  
هرگز بر او نیابد بدروی مرگ دست

شکل غراب بیهده ...

بر این مزار ، بیهده بنشسته است جغد

اشک سه سایه بی سبب اینجاست بر زمین .

۱۳ بهمن ۱۳۲۰

(برگرفته از کتاب مجموعه کامل اشعار نیما یوشیج فارسی - طبری.

تدوین سیروس طاهباز . انتشارات نگاه ،

چاپ دوم ، سال ۱۳۷۱ ، صفحات ۳۰۴ تا ۳۰۶)

این شعر که در دومین سال شهادت دکتر تقی ارانی سروده شده است، برای اولین بار در سال ۱۳۷۱ به چاپ رسید. و از یادداشت تدوین کننده در مقدمه کتاب، چنین برمی آید که شعر "نه او نمرده است" سال ها پس از درگذشت نیما یوشیج در میان اوراق و دست نوشته های او پیدا شده است.

گردآورنده اثر هم چنین درباره نشانه مکرر ... در برخی از اشعار نیما یادآور شده است که پاره ای از واژه ها به دلیل پارگی و فرسودگی کاغذ، قابل خواندن نبود. منظور نیما از سه سایه مادر و خواهران دکتر تقی ارانی است. توضیحات از ما است. (دنیا)

اسماعیل شاهرودی " آینده " (۱۳۰۴ - ۱۳۶۰)

آتش جاودان

سرگشته به راه زندگانی

در تیرگی زمانه بودیم

تابید بناگهان شراری

ما چشم براه خود گشودیم

از راهنمایی ارانی

سردسته رهنمان بلرزید

زان روشنی نشاط انگیز

تا زندگیش دوام یابد

تاریک کند زمانه را نیز

آن بارقه را نمود فانی

آتش بدل ستمکشان زد

داد از همه سر امید بر باد

دزدید ز ما چراغ ما را

بنشست بخاطر خوش و شاد

بر مسند خود به حکمرانی

دیری ملی آن کجی نپائید

دوران تلاش او سر آمد

برخاست غبار از بر راه

باز آتش جاودان بر آمد

بارنگ نشاطش

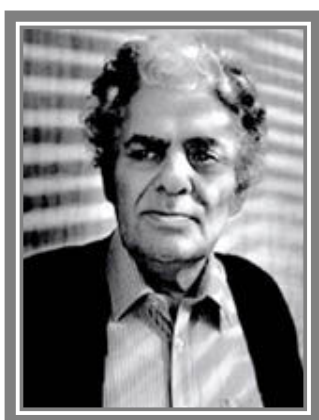
ارغوانی

۱۳ بهمن ۱۳۲۷

(روزنامه مردم : دوره هفتم، سال اول، شماره ۱۵۸، یکشنبه ۱۴ بهمن ۱۳۵۸)

## احمد شاملو

( ۱۳۷۸ - ۱۳۰۴ )



قصیده برای انسان ماه بهمن

تو نی دانی غریبو یک عظمت

وقتی که در شکنجه یک شکست نمی نالد

چه کوهی ست !

تو نمی دانی نگاه بی مزه محکوم یک

اطمینان

وقتی که در چشم حاکم یک هراس خیره می

شود

چه دریائی ست !

تو نمی دانی مردن

وقتی که انسان مرگ را شکست داده است

چه زندگی ست !

تو نمی دانی زندگی چیست ، فتح چیست

تو نمی دانی ارانی کیست

و نمیدانی هنگامی که

گور او را از پوست خاک و استخوان آجر انباشتی

و لبانت به لبخند آرامش شکوفت

و گلویت به انفجار خنده ئی ترکید ،

و هنگامی که پنداشتی گوشت زندگی او را

از استخوان های پیکرش جدا کرده ای

چه گونه او طبل سرخ زندگیش را به نوا درآورد

در نبض زیراب

در قلب آبادان ،

و حماسه توفانی شعرش را آغاز کرد

با سه دهان صد دهان هزار دهان

با سیصد هزار دهان  
با قافیه خون  
با کلمه انسان ،  
با کلمه انسان کلمه حرکت کلمه شتاب  
با مارش فردا  
که راه می رود  
می افتد بر می خیزد  
بر می خیزد بر می خیزد می افتد  
بر می خیزد بر می خیزد  
و به سرعت انفجار خون در نبض  
گام برمی دارد  
و راه می رود بر تاریخ، بر چین  
بر ایران و یونان  
انسان انسان انسان انسان ... انسان ها ...  
و که می دود چون خون ، شتابان  
در رگ تاریخ ، در رگ ویتنام ، در رگ آبادان  
انسان انسان انسان انسان ... انسان ها...  
و به مانند سیلابه که از سد ،  
سرریز می کند در مصراع عظیم تاریخش  
از دیوار هزاران قافیه :  
قافیه دزدانه  
قافیه در ظلمت  
قافیه پنهانی قافیه جنایت قافیه زندان در برابر انسان  
و قافیه نی که گذاشت آدولف رضاخان  
به دنبال هر مصرع که پایان گرفت به نون  
قافیه لزج  
قافیه خون  
و سیلاب پر طبل  
از دیوار هزاران قافیه خونین گذشت :  
خون ، انسان ، خون ، انسان ،  
انسان ، خون ، انسان ...  
و از هر انسان سیلابه نی از خون  
و از هر قطره هر سیلابه هزاران انسان :  
انسان بی مرگ

انسان ماه بهمن  
انسان پولیتسر\*  
انسان ژاک دوکور\*  
انسان چین  
انسان انسانیت  
انسان هر قلب  
که در آن قلب ، هر خون  
که در آن خون ، هر قطره  
انسان هر قطره  
که از آن قطره ، هر تپش  
که از آن تپش ، هر زندگی  
یک انسانیت مطلق است .  
و شعر زندگی هر انسان  
که در قافیه سرخ یک خون بپذیرد پایان  
مسیح چارمیخ ابدیت یک تاریخ است.  
و انسان هانی که پا در زنجیر  
به آهنگ طبل خون شان می سرایند تاریخ شان را  
حواریون جهانگیر یک دینند .  
و استفراغ هر خون از دهان هر اعدام  
رضای خود رونی را می خشکاند  
بر خرزهره دروازه یک بهشت .  
و قطره قطره هر خون این انسانی که در برابر من ایستاده است  
سیلی ست  
که پلی را از پس شتابندگان تاریخ  
خراب می کند  
و سوراخ هر گلوله بر هر پیکر  
دروازه نی ست که سه نفر صد نفر هزار نفر  
که سیصد هزار نفر  
از آن می گذرند  
رو به برج زمرد فردا .  
و معبر هر گلوله بر هر گوشت  
دهان سگی ست که عاج گرانبهای پادشاهی را  
در انوالیدی\* می جود .  
و لقمه دهان جنازه هر بی چیز پادشاه

رضاخان !

شرف یک پادشاه بی همه چیز است .

و آن کس که برای یک قبا بر تن و سه قبا در صندوق  
و آن کس که برای یک لقمه در دهان و سه نان در کف  
و آن کس که برای یک خانه در شهر و سه خانه در ده  
با قبا و نان و خانه یک تاریخ چنان کند که تو کردی ،

رضاخان

نامش نیست انسان .

نه ، نامش انسان نیست ، انسان نیست

من نمی دانم چیست

به جز یک سلطان !

\*

اما بهار سرسبزی با خون ارانی

و استخوان ننگی در دهان سگ انوالید !

و شعر زندگی او ، با قافیه خونش

و زندگی شعر من

با خون قافیه اش .

و چه بسیار

که دفتر شعر زندگی شان را

با کفن سرخ یک خون شیرازه بستند .

چه بسیار

که کشتند بردگی زندگی شان را

تا آقایی تاریخ شان زاده شود .

با ساز یک مرگ ، با گیتار یک لورکا

شعر زندگی شان را سرودند

و چون من شاعر بودند

و شعر از زندگی شان جدا نبود .

و تاریخی سرودند در حماسه سرخ شعرشان

که در آن

پادشاهان خلق

با شیبه حماقت یک اسب

به سلطنت نرسیدند ،

و آنها که انسان ها را با بند ترازوی عدالت شان به دار آویختند

عادل نام نگرفتند .

جدا نبود شعرشان از زندگی شان

و قافیه دیگر نداشت

جز انسان .

و هنگامی که زندگی آنان را باز گرفتند

حماسه شعرشان توفانی تر آغاز شد

در قافیه خون .

شعری با سه دهان صد دهان هزار دهان

با سیصد دهان

شعری با قافیه خون

با کلمه انسان

با مارش انسان

با مارش فردا

شعری که راه می رود، می افتد، برمی خیزد، می شتابد

و به سرعت انفجار یک نبض در یک لحظه زیست

راه می رود بر تاریخ ، و بر اندونزی ، بر ایران

و می کوبد چون خون

در قلب تاریخ، در قلب آبادان:

انسان انسان انسان انسان... انسان ها...

\*

و دور از کاروان بی انتهای این همه لفظ ، این همه زیست ،

سگ انوالید تو میرد

با استخوان ننگ تو در دهانش -

استخوان ننگ

استخوان حرص

استخوان یک قبا بر تن سه قبا در مجری

استخوان یک لقمه در دهان سه لقمه در بغل

استخوان یک خانه در شهر سه خانه در جهنم

استخوان بی تاریخی .

بهمن ۱۳۲۹

(بر گرفته از کتاب قطنامه : احمد شاملو .

چاپ اول تهران . ۱۳۳۰ ، چاپ چهارم ۱۳۶۴ . انتشارات مروارید ، ص ۷۷ تا ۸۸

(

پاورقی ها :

قصیده برای انسان ماه بهمن، شعری است به مناسبت روز ۱۴ بهمن، سالگرد قتل دکتر ارانی در زندان، به دستور رضاخان.

ژرژ پولیتسر و ژاک دوکور دو تن از استادان دانشکده کارگری پاریس که در آنجا توسط آلمانی ها با گیوتین اعدام شدند.

انوالید مقبره ناپلئون بناپارت است در پاریس.

با شیبه اسب به سلطنت رسیدن ... اشاره است به نحوه رسیدن داریوش اول به سلطنت. وی و شش تن دیگر پس از آن که بردیا را کشتند با یکدیگر قرار گذاشتند که روز دیگر، پگاه، در محل معینی گرد آیند و هر که اسبش پیش از اسبان دیگر شیبه کشید به سلطنت برداشته شود. مهتر داریوش، شبانه اسب او را به محل معهود برد و بر مادیانی کشید. روز دیگر چون داریوش و یارانش بدان نقطه رسیدند اسبش با به یاد آوردن خاطره کامکاری شب پیش شیبه کشید و بدین گونه داریوش به سلطنت رسید!

شعر قصیده برای انسان ماه بهمن سروده احمد شاملو اخیراً در کتابی تحت عنوان مجموعه آثار شاملو توسط انتشارات زمانه و انتشارات نگاه در تهران به سال ۱۳۸۱، صفحه ۶۲ تجدید چاپ شده است. ولی با حذف اشاره شاعر که نوشته بود: قصیده برای انسان ماه بهمن، شعری است به مناسبت روز ۱۴ بهمن، سالگرد قتل دکتر تقی ارانی در زندان، به دستور رضاخان. توضیح اخیر از مجله دنیا است.

## بزرگ علوی

(۱۲۸۳-۱۳۷۵)

مرگ دکتر ارانی

صدها سال تاریخ دوره های پرتلاطم

زندگانی ملتی را طی می کند. فقط یک مرد

بزرگ که مانند مشعل فروزان قرن ها می

درخشد، به وجود می آورد. ملت ها زنده

می شوند و در می گذرند، اسم آنها در صفحات تاریخ حک می شود، ولی اسم این

مردان که موجود و مخلوق این ملت ها هستند همیشه زنده می ماند. در تاریخ

فداکاری و شهامت این مردان فراموش شدنی نیست. چه بسا اتفاق می افتد که

مشخصات و خصوصیات دوره ای به اسم مرد بزرگواری که موجود و مخلوق این

دوره است، مجسم می گردد. می گویند دوره پریکلس، فرانسه ناپلئون، انگلستان

کرامول. بعضی در اهمیت و نفوذ مردان بزرگ به حدی غلو کرده و تصور می کنند





که آنها خط سیر تاریخ را تغییر داده اند، ولی در حقیقت این مردان بزرگ که محصول اوضاع مادی دوره های خود هستند، توانسته اند آمال و آرزوی اکثریت مردم دوره خود را در قالب عمل ریزند و از همین جهت اسامی آنها نماینده مفهوم آن آرزو و آمال است.

کلمه شکسپیر امروز مفهوم خاصی دارد، یعنی دوره تجدد ادبی در انگلستان، یعنی دوره هنری و صنعت در این کشور. وقتی اسم واشنگتن را می شنویم به یاد جنگ های آزادیخواهی و مبارزه های دموکراسی می افتیم. با اسم لنین تکان و حرکت مردم ستمدیده و زنجیر شده در نظر ما تجلی می کند.

دکتر ارانی یکی از آن نوابغی است که هرچند صد سال یک بار در زندگانی ملت ایران آفتابی می شود.

دکتر ارانی با فداکاری و شهامت و بزرگ منشی و با غرور و تکبر و در عین حال تواضع و فروتنی که مخصوص او بود، پی استواری ریخت که ثمرات و آثار آن بعدها جلوه گر خواهد شد. اسم دکتر ارانی نیز امروز معنا و مفهوم خاصی پیدا کرده است. دکتر ارانی یعنی مقاومت در مقابل شدیدترین و سیاه ترین استبدادهای جهان، دکتر ارانی عنی فکر روشن، یعنی سر نترس، یعنی از جان گذشتگی، یعنی ایمان به موفقیت. مفهوم دکتر ارانی ناقض مفهوم رضاخان است. اگر رضاخان را به معنای ستمگری و زورگویی و طمع و ظاهرسازی بگیریم، مفهوم ضد آن دکتر ارانی یعنی رحم و محبت یعنی مقاومت، یعنی سخاوت، یعنی معنی و حقیقت. با مرگ دکتر ارانی نقش تاریخی که بعهد این بزرگوار واگذار شده بود، خاتمه نیافته است. شهامت بی نظیر و مقام ارجمند اخلاقی او در دل های هواخواهانش ریشه دوانده و بارهای گران بهانی خواهد داد.

مرگ ارانی از آن مصیبت هائی است که کلیه کسانی که در زندان بوده و اسم او را شنیده و یا یک بار او را در سلول های مرطوب کریدر سه و چهار زندان موقت دیده بودند هرگز فراموش نخواهند کرد.

ضربت ناگوار و غیرقابل تحملی با مرگ ارانی بر تمام پنجاه و سه نفر بدون استثناء وارد آمد. من امروز هر وقت می شنوم که کسی ولو از نزدیکان خودم هم باشد، فوت کرده است ابدأ تعجب نمی کنم. زیرا فوری به یادم می آید که دکتر ارانی هم مرد. دکتر ارانی که برای زندگانی، برای نجات دیگران خلق شده بود، دکتر ارانی که برای رهائی حق از چنگال ظلم و نکبت و بدبختی زانیده شده بود، مرد. چه تعجبی دارد اگر فلان پیره زن در بستر مرگ جان می کند.

چطور دکتر ارانی مرد، جزو اسراری است که بعداً کشف خواهد شد، جزو رمزهایی است که حل آن با سرنوشت ملت ایران توأم است. هر روزی که ملت ایران توانست قاتلین دکتر ارانی را به کیفر برساند و مجازاتی را که حق این گونه اوباش است، درباره آنها اعمال نماید، یک قدم در سیر ترقی و تکامل فراتر نهاده و فقط

وقتی ملت ایران می تواند جزو ملل مترقی دنیا به شمار آید که از قتل ظالمانه امثال دکتر ارانی جلوگیری کند و راه ترقی و تکامل آنها را تضمین نماید.

روز چهاردهم بهمن ۱۳۱۸ نعلش دکتر ارانی را به غسل خانه بردند. یکی از دوستان نزدیک دکتر ارانی، طبیبی که او را از بچگی و فرنگستان معاش و رفیق بود، نعلش او را معاینه کرد و علائم مسمومیت در جسد او تشخیص داد. مادر پیر دکتر ارانی، زن دلیری که با خون دل و سائل تحصیل پسرش را فراهم کرده بود، روز چهاردهم بهمن ۱۳۱۸ جسد پسر خود را نشناخت. بیچاره زبان گرفته بود، که این پسر من نیست. این طور او را زجر داده و از شکل انداخته بودند. همین مادر چندین مرتبه دامن پزشکی معالج دکتر ارانی را گرفته و از او خواسته بود که پسرش را نجات دهد دوا و غذا برای پسرش بفرستد. دکتر زندان در جواب گفته بود این کار میسر نیست. برای اینکه به من دستور داده اند که او را معالجه نکنم. مادر دکتر اجازه نداشت حتی گلابی برای بچه اش بفرستد. کسی تصور نکند که مقررات زندان و حتی مقررات من در آری زندان رضاخان ورود دوا و غذا را برای زندانیان قدغن کرده است. زندانیان می توانستند هر روزه از منزل خود غذا دریافت کنند و اگر کسی مریض می شد طبیب زندان نسخه ای می نوشت و این نسخه را زندانیان برای کسان خود فرستاده، دارو دریافت می کردند. در بعضی موارد حتی اجازه داده می شد که پزشک از خارج به عیادت زندانی بیمار بیاید. من خود در زندان مبتلا به آپاندیسیت شدم و چون خودداری کردم از این که پزشک زندان مرا معالجه و جراحی کند، پس از یک هفته طبیبی که خود من انتخاب کرده بودم، به عیادتم آمد و اگر این طبیب آن روز مرض مرا آپاندیسیت تشخیص داده بود، شهربانی حاضر بود حتی اجازه دهد که مرا در بیمارستانی خارج از زندان معالجه کنند. بنابراین اولیای زندان و شهربانی از رفتاری که با دکتر ارانی کردند، هیچ قصدی جز قتل او را نداشته اند. اگر مسموم کردن دکتر ارانی مسلم نیست به طور قطع منظور آنها از این شکنجه و آزار هیچ چیز دیگری جز نابود کردن او نبوده است. ما یکی دو روز پس از ۱۴ بهمن ۱۳۱۸ از مرگ رهبر بزرگ خود باخبر شدیم. آن روز یکی از شوم ترین ایام دوره زندگانی ما پنجاه و سه نفر بوده است. مردان بزرگ مثل بچه هائی که مادر خود را از دست داده باشند، گریه می کردند.

ابراهیم زاده کارگر جالفتاده ای که بطور قطع مصیبت روزگار را زیاد چشیده بود مثل بچه پدر مرده ناله و ندبه می کرد. ما آن روز احساس می کردیم که بزرگترین قوه خود را از دست داده ایم. زندان و حکومت سیاه بزرگترین ضربت را بر ما وارد آورد.

ما تصمیم گرفتیم که در تمام کریدرهای سیاسی مجلس عزائی ترتیب دهیم. کلیه زندانیان سیاسی به دسته های پنج تا ده نفری در سلول های خود جمع شدند و به یاد دکتر ارانی مجالس سوگواری و تذکر ترتیب دادند. یکی از رفقای نزدیک دکتر

چنین گفت : دکتر ارانی، امروز ما در بیغوله ها به یاد تو گرد هم آمده ایم اما امیدواریم روزی بتوانیم قبر ترا گلباران کنیم و به تو بگوییم دکتر سر از خاک به در آر و ببین که تو نمرده ای و یاران و هم زنجیران تو منظور ترا برآورده اند.

هر کس خاطره ای داشت، برای دیگران حکایت کرد و بالاخره آن روز کلیه زندانیان سیاسی متفق الرای تصمیم گرفتند که روز ۱۴ بهمن روز یادبود کلیه کسانی که در زندان استبداد جان داده اند باشد و هر جا که هستند، چه زندان و چه در تبعید و چه در آزادی این روز را محترم بشمارند.

روز چهاردهم بهمن ۱۳۱۹ زندانیان سیاسی که در تبعید و یا در زندان بودند، مجالس تذکری ترتیب دادند. روز ۱۴ بهمن ۱۳۲۰ اغلب پنجاه و سه نفر و سایر زندانیان سیاسی در سر مزار او ابن بابویه به قول خود وفا کردند. عده زیادی از آزادیخواهان در آن روز آن جا حضور یافتند و قبر دکتر ارانی را گلباران کردند. ولی هنوز آن روز نرسیده است که ما قولی را که به دکتر داده ایم، وفا کنیم.

هنوز آن روز نرسیده است که ما بتوانیم بگوئیم: دکتر سر از قبر در آر و ببین که ما منظور ترا برآورده ایم و آنچه تو آرزویش را می کردی به صورت عمل درآمده است. ما فقط می توانیم بگوئیم دکتر ارانی خاطر جمع باش. ما بی کار ننشسته ایم.

درپی مقصود تو می کوشیم، آن روز هم خواهد رسید. ما ایمان داریم که دیر یا زود به منظور خود که همان منظور توست خواهیم رسید.

نقل از کتاب پنجاه و سه نفر نوشته بزگ علوی.

صفحات ۲۷۷ تا ۲۸۱

## منوچهر شیبانی

سنج

.... میکوبد یک زندگی

لخت.

لای تاریکی ها.

و بانگی منحوس

لرزه اندازد بر تن

پرتوی قرمز رنگ -

لرز لرزان به تن

تیره او میتابد.

از پی اش چند زن

لاغر و زرد،

چشمها تنگ و مورب،  
چهره ها جمله عبوس،  
موی ها بافته چون مار سیاه،  
نیمه عریان، بتنه‌ای نحیف،  
طبل ها می کوبند  
ضربه هائی پی هم،  
میخورد بر بدن غول سکوت .  
زنگیانی دیگر ،  
با برو بازوئی چون آهن سخت ،  
عضلاتی محکم ،  
کوههائی متحرک  
مشعل اندر کف و سرها برزیر ،  
میروند آهسته ،  
دود مشعلها ، پیچد به فضا .  
هیكل تابوتی سیمین –  
به سیه پارچه ای پیچیده ،  
بر سر دست هزاران مطرود ،  
بجلو میلغزد .  
لاشخورهای سیاه ،  
از همان پیشاپیش ،  
گرد تابوت برقصند ز شوق .  
گرد ماشی رنگی  
که غمین خاطره هائی مغشوش –  
زهر پاشیده بر آن ،  
چون غباری مسموم ،  
میدود از پی شان .  
پیرمردان سنگین ،  
با قباهای بلند ،  
چهره‌های غمگین،  
از پس ابروی انبوه گره کرده خود ،  
دیدگانی نافذ ،  
که فرو رفته در اعماق حیات ،  
میدرخشد گه و گاه  
با صدای بم نجوا آمیز ،

زیر لب میخوانند ....  
پیرزنهای خمیده ،  
به عصا لنگان لنگان ،  
میدوند از پی این قافله وحشت و مرگ .  
زاغهای تیره ،  
جغدهای مشنوم ،  
با صدائی ناخوش ،  
رخ عفریت فنا را –  
سخت منحوس تر از آنچه که هست  
در نظر میآرند ،  
میپرد از همه سو بر سر این جمعیت دلمرده .  
نور مشعلها کم کم ،  
محوتر ، سایه آدمها را ،  
و کشیده تر ، بر سینه شیب اندازد .  
آن صداهاى بم رنج افزا ،  
که گرفته است بخویش –  
بوی متروکی و گمگشتگی و محرومی  
از هزاران شکن غار که هست –  
خفته در سینه کوه ،  
گرد هم می پیچند ،  
و به هم می آمیزند ،  
باز آهسته و آهسته تر آیند بگوش .  
میروند قافله شوم بیک جاده تار .  
جاده پیچاپیچ است ،  
رفته تا کوه فراز  
رفته تا آنجائیکه خفته در بستر مه  
ماه پنهان پس ابر .  
ابر آلوده به نور مهتاب  
برقها میجهد از دورا دور .  
میغهای تیره ،  
روی هم میلغزند .  
تپه ها خفته سر سینه هم .  
کوهساران خاموش .  
همه چیز افسرده .

فکرهای من محکوم به تنها ماندن

بازماند از رقص .

رقص بر یک جسد خون آلود

جسد کشته عشق .

۱۴ بهمن ۱۳۲۵

( برگرفته از "مجله ماهنامه مردم" . دوره پنجم، سال اول ، شماره ۹ ،

خرداد ماه ۱۳۲۶ ، ص ۵۲ تا ۵۴ )

## جبار باغچه بان

دکتر ارانی، حقیقت او و سوگندها



باغچه بان

به مناسبت ششمین سال شهادت دکتر ارانی

شش سال پیش ۱۴ بهمن سال ۱۸ یکی از

علماء بزرگ و با افتخار ایران در نتیجه ظلم

دژخیمان سلطنت پهلوی حیات پر از افتخار خود را

پایان داد. هیچ آزادیخواه و هیچ روشنفکر حقیقت

پرست و هیچ کارگر زحمتکش نیست که روز

چهاردهم بهمن ماه در دل او یم تاثر غم انگیز تجدید

نشود. زیرا در همین روز بود که آن رهبر با ایمان

آزادی بشر و عاشق حقیقت در زیر پنجه ظالمانه عمال ظلم جاه طلبان ایران تلف

شد.

دکتر ارانی کیست؟

با اینکه در زمان حیاتش سعادت هم حضوری او نصیب من نشد و این

آرزوی من با وجود او برای همیشه در خاک مقبره امام زاده عبدالله مدفون گردید

من همیشه صدای او را مانند اینکه در حضورش هستم می شنوم و چهره موقر او

را مانند اینکه صمیمانه بروی من می خندد و گفتگو می کند می بینم و آنچه در دل

دارم از او می پرسم و جواب میگیرم. شاید او خود اگر در حال حیات بود این

اظهارات مرا بی دلیل قبول نمی کرد و دلیل می خواست من دلیل قوی دارم. دلیل من

علمی و منطقی است. من شاگرد با ایمان او هستم، هیچوقت شاگردان او بی دلیل

سخن نگویند و حرف زور و بی منطق را از کسی نپذیرند.

شاید اغلب از آنها که او را از نزدیک دیده اند به اندازه من او را نشناخته

باشند ولی من با اینکه شخصاً او را ندیدم خوب شناختم. با اینکه در سر کلاس او

نبودم درس های او را چنانکه میل او بود روان کردم.

دوستی هائی که برپایه آشنائی شخصیت های مادی قرار گیرد بنیانش متزلزل و مانند شکل همان شخص قابل افتادن و دفن شدنی است. چنانکه دکتر ارانی کشته و دفن شده ولی آن دکتر ارانی را که من می شناسم قابل مردن و دفن شدن نیست. آن یک شخصیت بزرگ معنویست لایموت و همیشه زنده است و هر چه زمان پیش برود او زنده تر ، جوانتر و رشیدتر می گردد.

مجریان ظلم رضاشاه دکتر ارانی را عبارت از همان شخصیت می دانستند که با پنجه ظلم خود تلف کردند. آری همان دکتر ارانی که آنها می شناختند. زورش به آنها نرسید و بدست آنها زیر خاک رفت ولی آن دکتر ارانی که من می شناسم امروز زنده و زور و قدرت او هزارها برابر آنروزیست که رضاشاه و عمال او را دست پاچه کرده بود. آنروز که جلادان ظلم دست های او را بستند و قلم او را شکستند و وجود او را زیر خاک کردند در حقیقت دست های معنوی او را باز نمودند و قدرت معنوی او را از عالم خاکی مجزی ساختند چنانکه می بینیم امروز او با همین دست ها گلوی یادگاران دوره ظلم را در مسندهای دولتی و مجلسی گرفته می فشارد.... و از ترس همین دکتر ارانی است که روز ۱۴ بهمن سرتاسر جاده امامزاده عبدالله را سربازان پیاده نظام پرکرده بود لیکن دکتر ارانی در بالای مقبره خود فریاد می کشید و نعره می زد نابود باد ارتجاع و تا روز پیروزی مبارزه ادامه خواهد داشت و همین صدای او وقت رفتن و برگشتن در سرتاسر خیابان در مقابل سربازان شنیده می شد. من در سال ۱۲۹۸ که وارد سرزمین اجدادی خود و مشغول آموزگاری شدم خیلی کوشش می کردم که از آثار علماء متفکین ایران برای توسعه معلومات خود استفاده کنم. خلاصه بگویم که این آرزو برای من حاصل نشد یا از آن آثار چیزی نفهمیدم و یا مطابق حقیقت چیزی نیافتم تا در سال ۱۳۱۱ که در شیراز بودم کتابی به اسم و عنوان (سلسله علوم دقیقه - اصول علم روح - پسیکولوژی عمومی تالیف دکتر ارانی) نظرم را جلب کرد.

چون عنوان این کتاب با صنعت من ارتباط مستقیم داشت با اینکه نظر به سوابقی که داشتم این کتاب نیز مانند سایر آثار در نظرم ناقص و بی سر و ته جلوه می کرد ولی به امید اینکه شاید این کتاب برای من قابل استفاده باشد ناچار خریدم. من که هرگز حوصله آنرا ندارم که یک کتاب را با آن هوس که مطالعه کرده ام به آن شکل به آخر برسانم برعکس این کتاب را هر چه بیشتر خواندم هوسم دو چندان زیادتر شد.

معجزه تاثیر حقایق این کتاب بحدی بود که من چنان حس می کردم که یک مدرسه بزرگ ده ساله را به پایان رسانیده ام. اگر من بخواهم احساسات خود را چنانکه هست در این مورد شرح بدهم باید کتابچه مخصوصی تالیف نمایم.

این محقق و دانشمند عالی‌مقام عاشق حقیقت بود. علم را می‌پرستید و حقایق در پنجه منطق او مانند پرتغالی بود که رنگ و بو و مزه آن را به عین الیقین می‌دید و ایمانش بقدری قوی بود که هیچ قدرتی نمی‌توانست او را به انکار آن وادارد.

من وقتی که در سال ۱۳۱۱ آن کتاب را می‌خواندم در مقدمه آن به این

قسمت رسیدم :

دیگر از طریقه های تحقیقات در پسیکولوژی مطالعه در تاریخ زندگانی افراد و اقوام بنی نوع بشر در ادوار گذشته است. در این تحقیق نکته مهم آنکه بایستی وضع زندگانی مادی ملل، تاثیر آن در روحيات هر یک از افراد، قوانین اجتماعي، آداب و رسوم، اخلاق، روابط افراد با یکدیگر و با جامعه را مورد مطالعه قرار داد. شرح حال و زندگانی افراد سرپرست، سلاطین و غیره موضوع بی اهمیتی است. بلکه باید علل و عوامل ظهور اوضاع و اشکال مختلفه اجتماع را مورد دقت قرار داد وگرنه مطالعه احوال چند نفر مخصوص که در واقع موجودات بی اهمیت بوده و جریان اجتماع بدانها موقعیت مخصوص داده است، مفید نیست...

در حیرت ماندم و در شک بودم آیا این شخص در ایران است و یا نیست؟ اگر در ایران است در قصر قاجار است یا در خانه خودش؟ ای حقیقت پرستان به من باور کنید الان که من این چند کلمه را می‌نویسم بغض گلوم را بنحوی گرفته که در حال گریه هستم. به من الهام شده بود که حتما بسر این شخص بلانی خواهند آورد و در این نیز شکی نداشتم کسی که نویسنده این کتاب است نسبت به مظالم رضاشاه و عمال او و قدرت او از من واقف تر است ولی با تمام این وقوف برای نوشتن حقیقت بالاخره دانسته و فهمیده جان خود را در خطر انداخته است... خوب یاد دارم یکی از فضلا در همان تاریخ به من گفت قسمتی از کتاب سعدی را که صدها سال پیش نوشته شده خواستم جداگانه چاپ کنم اجازه ندادند... بلی در چنان روز و روزگاری این محقق بزرگ بر جمال شاهد حقیقت خود پرده نکشید. من در شیراز برای بدست آوردن سایر قسمتهای این کتاب بهر کتابخانه که رجوع کردم مایوس برگشتم راجع به شخص دکتر از هر که پرسشی کردم جواب کافی نگرفتم تا در سال ۱۳۱۳ که به تهران آمدم روزی به فکر آمد که صاحب این کتاب را پیدا کرده سایر سلسله های آن را بدست آورم خیلی از کتابخانه ها را گشتم پیدا نشد حتی کسی را هم که مرحوم دکتر را بشناسد و برای من درباره ایشان معلوماتی بدهد نمی‌توانستم پیدا کنم.

.... بعدها بالاخره روزی کسی پیدا شد گفت با او چکار داری. گفتم می‌خواهم

ببینم. گفت ایشان در محبس هستند. گفتم آری در چنین روزگار در ایران این قبیل اشخاص را نمی‌توان در خانه اش زیارت کرد. گفت آنجا هم نمی‌توانی زیرا کسی را پیش او راه نمی‌دهند و خصوصاً رفتن تو پیش ایشان نه برای تو نه برای ایشان صلاح است. در مجلس محاکمه او نیز راه نیافتم بالاخره وقتی ملتفت شدیم که جلادان رضاخان تمام دوستداران آن مرحوم را عزادار کرده اند. من خود را خیلی



کوچکتر از آن می دانم که درباره بلندی و عظمت مقام او سخن گویم زیرا من او را طوری نشناخته ام که قدرت و بیان من برای شناساندن او کفایت بخشد. من از کوچکترین شاگردان او هستم ولی آرزومندان می توانند در روزنامه مردم شماره ۳۴، ۱۴ بهمن ۱۳۲۴ از مقاله آقای محمدحسین تمدن در تحت نقش علمی دکتر تقی ارانی در جامعه معاصر ایران استفاده کنند. تاثیر این مرد بزرگ در روح من تا چه حدی است، من نمی دانم ولی من چنان تصور می کنم که درباره صنعت خود هرچه می گویم و می نویسم گویا او بگوش من تلقین می کند و گویا من از زبان او حرف می زنم و آنچه من می نویسم او دیکته می کند از این گفته های من تعجب نکنید. گفتارهای دکتر از آن گفتارها نیست که انسان هرچه بشنود مانند گوهری تغییر حال نیابد. منطق روشن و قانع کننده ی این استاد بزرگوار مانند تخم هائی است که اگر یکی از آنها در زمینه ذهن کسی فرو نشیند در یک حال نمی ماند، سبز می شود، برگ و شاخ می آورد، گل می دهد، تخم های تازه ای بار می آورد. منطق او در حکم کلیدیست که بدست هر کس بیفتد در بسته مقصود خود را بوسیله آن باز می کند راهی که او نشان می دهد بقدری راست است که ایشان را بلامانع بسر منزل مقصود می رساند.

با مطالعه یک مقاله ایشان انسان به ماهیت هستی و حیات و تکالیف انسانی و اجتماعی و اخلاقی و کار... پی می برد و صاحب یک مسلک آمیخته به ایمان می شود.

دکتر ارانی را من اینطور می شناسم او در ۱۴ بهمن سال ۱۳۱۸ جسماً کشته شد ولی معنأ همیشه زنده است. او کوشش می کرد علم را از چنگ اشراف نجات بخشد. بنظر من اگر بخواهیم مسلک دکتر ارانی را بطور خلاصه بیان کنیم این می شود: آزادی علم و آزادی انرژی بشر بشفع بشر.

هزارها مرد و زن از هر طبقه در روز ۱۴ بهمن سر خاک پاک او حاضر بوده و نسبت وفاداری خود را در راه پیشرفت مرام این فرزند رشید ایرانی تجدید عهد و سوگند می کردند ولی این از آن سوگندها نیست که شخصی در رسیدن به سلطنت یا به مقام وکیلی در مجلس و یا دکتری وقت گرفتن دیپلم و یا سربازی در تحت سرنیزه برای وفاداری یاد می کند. اینها را نمی توان سوگند نام نهاد اینها سوگند نیست سیمای معنوی و حقیقت غالب دکتر ارانی است که بشکل این سوگندها نمایان می گردد. من نیز سوگند دارم، سوگند من تعلیمات اوست. زنده باد پیروان و علمداران مرام دکتر ارانی...

\* جبار باغچه بان این مطلب را به خاطر ششمین سالگرد شهادت دکتر تقی ارانی در سال ۱۳۲۴ نوشته است و به موقع خود آن را در مطبوعات آن زمان منتشر کرد. متن این مقاله در کتاب محاکمه محاکمه گران تألیف محمد گلبن و یوسف شریفی در سال ۱۳۶۳ تجدید چاپ شده است. (مجله دنیا)

برگرفته از نشریه دنیا  
ویژه صدمین سالگرد تولد دکتر تقی ارانی  
انتشارات حزب توده ایران  
شماره ۶  
تابستان ۱۳۸۲